

فرهنگ واسطه عاملیت و ساختار، تحلیلی بر نظریه ریخت شناسی مارگارت آرچر

طلیحه خادمیان^۱

دکترای تخصصی جامعه شناسی و استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران شمال

معصومه کمال الدینی^۲

دکترای جامعه شناسی گروه های اجتماعی از دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات
مددکار اجتماعی ارشد سازمان صدا و سیما. تهران. خ ولیعصر. صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران. ساختمان
اداری. امور رفاهی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۲/۱۸ | تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۳/۲۹

چکیده

نظریه ریخت شناسی از نظریه جامعه شناسی تلفیق مارگارت آرچر است، او در این رهیافت، با رویکردی متفاوت، به ارتباط بین ساختار و عاملیت و تعامل سه عنصر ساخت، عاملیت و فرهنگ می پردازد و جامعه شناسی را توضیح تاثیر متقابل و ترکیب بندی های حاصل شده این سه عنصر تعبیر می کند، او اعتقاد دارد عامل و ساخت از نظر هستی شناسی از یکدیگر تفکیک شده هستند و تلفیق آن ها با یکدیگر اشتباه است و بیشترین تاکید او بر امور ذهنی و ذهنیت است، مقاله ی حاضر با روش تحقیق کیفی اسنادی و کتابخانه ای انجام شده است و مروری بر نظریه ریخت شناسی می باشد و سعی در تفسیری ساده و کاربردی از این نظریه دارد، این مقاله علاوه بر توضیح و تفسیری ساده بر این رهیافت به نقد نظریه گیدنز از سوی آرچر نیز می پردازد.

واژگان کلیدی

ساختار، عاملیت، ریخت شناسی، فرهنگ، مارگارت آرچر.

1. E-mail: t_khademian@iau-tnb.ac.ir

2. E-mail: makamalledini@gmail.com

مقدمه

«مارگارت استاکنفرد آرچر»^۱ (Margaret Scotfor, Archer) متولد ۱۹۴۳ بریتانیا و استاد جامعه‌شناسی دانشگاه پلی تکنیک است، علاقه‌مندی‌های تحقیقی او شامل موضوعاتی چون ساختار، عاملیت، عینیت‌گرایی، ذهنیت‌گرایی، بازاندیشی و فرهنگ است که طی ۳۰ سال سابقه استادی در دانشگاه، دیدگاه ریخت‌شناسی خود را به عنوان یک نظریه اجتماعی توسعه داد و کتابی درباره بازاندیشی در این حوزه به چاپ رساند (Roll&Grace, 2015:158) و برای رسیدن به جواب چگونگی تعامل سه عنصر ساخت، عاملیت و فرهنگ با یکدیگر، به توسعه رهیافت ریخت‌شناسی ش می پردازد، پارکر معتقد است «آرچر از زمان انتشار مقاله ریخت‌یابی در مقابل ساخت‌یابی: درباره در هم آمیختن ساخت و کنش در سال ۱۹۸۲ به شهرت و اعتباری رعب‌انگیز دست یافته است» (پارکر، ۱۳۸۶: ۱۱۳) اما اولین ایده‌های شکل‌گیری دیدگاه ریخت‌شناسی او را می‌توان در کتاب ریشه‌های اجتماعی آموزش و پرورش (۱۹۷۹) که بعدها بطور مبسوط در کتاب‌های سه گانه فرهنگ و عاملیت (۱۹۸۸)، نظریه اجتماعی واقع‌گرا (۱۹۹۵) و انسانیت: مشکل عاملیت (۲۰۰۰)، مشروحا توضیح داده شده است.

مارگارت آرچر در بیانی ساده تعریف خود را از نظریه اجتماعی اینگونه بیان می‌کند «نظریه اجتماعی چیزی نیست که ذهن شما از آن دور است، نظریه لازم و ضروری است بطوریکه حتی مردم خیابان نیز می‌توانند نظریه پرداز اجتماعی باشند، اما خودشان به آن آگاه نیستند و این برجسب را قبول ندارند در حالیکه این کار را انجام می‌دهند آن‌ها چیزی را که دوست دارند انجام می‌دهند و ما محققان تفاسیر خود [از رفتارشان] را به آنها تحمیل می‌کنیم در حالیکه تفسیر ما احتمالا اشتباه

1. Professora no Departamento de Sociologia, da Unive unido.
E-mail: m.s.archer@warwick.ac.uk



است.» (Roll&Grace,2015:158) به همان اندازه که بعضی از جامعه شناسان برای امور عینی در جامعه شناسی اهمیت قایل اند ، آرچر برای امور ذهنی و و ذهنیت اهمیت قایل است از نظر او عینیت و ذهنیت مفاهیم بسیار مهمی برای شروع نظریه پردازی اجتماعی محسوب می گردند و کنشگران انسانی از دید آرچر «منفعل و بدون اختیار مانند توپ بلیارد نیستند که از اطراف در معرض فشار اجتماعی قرار گرفته باشند ، ذهنیتی که در سر ما وجود دارد ، به همان اندازه عینیت یعنی چیزهایی که در جهان بیرون وجود دارد، دارای اهمیت است و این بستگی دارد به آن چیزی که ما دنبال آن هستیم و اینکه چه موقع آن را جستجو می کنیم از سویی کنش آدمی نیز یک فعالیت وابسته است ، هیچ چیز به خودی خود اتفاق نمی افتد بطور مثال ، انتخابات شکست خورده ، بخت و اقبال از دست رفته و ورشکستگی شرکت ها ، مگر اینکه خود انسانها رفتاری انجام دهند ، در نتیجه ما انسان ها همیشه یک کنش وابسته داریم » (همان : ۱۶۶) .

آرچر حرفه جامعه شناسی را توضیحی بر تاثیر متقابل و ترکیب بندی های حاصل شده از ساختار و عاملیت و فرهنگ می داند ، « دیدگاه آرچر متکی به برداشتی از نظام اجتماعی است که بنا به مدعای او شیئت یافته نیست ، یعنی در این برداشت نظام اجتماعی به صورت یک شی دارای قدرت عمل ذاتی به سبک مدعیان تکامل باوری کلاسیک یا کارکرد باوری سیستمی در نظر گرفته نمی شود » (پارکر ، ۱۳۸۶ : ۱۱۶) در واقع او به دنبال این سوال بود که کنشگران چگونه با وجود عقل و آگاهی و قدرت تصمیم گیری از ساختارها تاثیر می پذیرند و چگونه باید رابطه بین این دو را تحلیل کرد در حالیکه هر دوی اینها خواص و ویژگیهای متمایزی از هم دارند « دوگانه انگاری تحلیل آرچر می پذیرد که بدون انسان واقعیت اجتماعی معنی ندارد ، و این واقعیت خود را بواسطه ی رفتار انسان ها آشکار می کند و هستی شناسی ضد دوگانه انگارانه او نه صرفا در فرد خلاصه می شود و نه در جامعه » (همان



مطالعات و نظریه های مارگارت آرچر در ایران مورد کم توجهی جامعه شناسان قرار گرفته است در حالیکه در اکثر مطالعات فرهنگی و اجتماعی مقالات او به عنوان منبع علمی مورد استناد قرار گرفته اند، دامنه ی این پژوهش به تنهایی در باره ریخت شناسی نیست بلکه رویکردهای مربوط به تلفیق ساختار و عاملیت نیز مورد تحلیل قرار گرفته است، بر این مبنا سوال اصلی این پژوهش بر این قرار گرفت که رهیافت ریخت شناسی چگونه ساختار و عاملیت را در یک چارچوب تلفیقی جای می دهد؟ و بر این اساس، روش پژوهش مورد استفاده در این مقاله اسنادی و کتابخانه ای انتخاب شد، روش پژوهش اسنادی هم به منزله روشی نام و هم تکنیکی برای تقویت سایر روشهای کیفی در پژوهش های علوم اجتماعی مورد توجه است با این روش در این مقاله داده های پژوهشی درباره نظریه ریخت شناسی آرچر از بین مقالات و کتب معتبر گردآوری شده اند.

تلفیق ساختار و عاملیت

موضوع ارتباط بین عاملیت انسانی و ساختار اجتماعی در طول تاریخ شکل گیری و تداوم نظریه های جامعه شناسی وجود داشته است، اساسا این مساله به چگونگی توسعه یک بیان نظری تلفیق افراد جامعه و ساختار جامعه می پردازد، چالش عینیت گرایی و ذهنیت گرایی.

«عینیت گرایی، نظام های اجتماعی را به مثابه نظام هایی الگومند در نظر می گیرد، آن ها نوعی از سیستم اند که دارای قدرت بازآفرینی سیستمی مختص به خود هستند و کنشگران در حکم میانجی فرآیند بازآفرینی سیستمی عمل می کنند و نوعا کنشگران نادان هایی^۱ فرهنگی به حساب می آیند که به نحو هنجاری به یکپارچگی دست یافته اند، از سوی دیگر ذهنیت گرایی توجه خود را به معطوف به زیایی و

^۱ منظور نویسنده افرادی منفعل و نا آگاه است که توسط مترجم ایرانی به نادان ترجمه شده است جهت امانتداری، عین ترجمه

آفرینندگی تاریخی کنش متقابل اجتماعی می کند و برای موجود انسانی ذهنیت خلاق و دارای تابعیت کنش مختارانه اعتبار قائل نمی شود و نظام ها به معنای دقیق کلمه ، سیستم محسوب می شوند و صرفاً نمایشگر نظم ها هستند » (پارکر ، ۱۳۸۶ : ۹۲-۹۳).

«عاملیت یا کنشگر در فرهنگ انگلیسی آکسفورد عبارت از شخصی است که عمل می کند و یا قدرت خود را به کار می بندد تا چیزی یا اثری را ایجاد کند و ساختار اجتماعی به اشکال هستی جامعه می پردازد و بعضی آن را به عنوان طرحی برای ایجاد جنبه های متفاوت زندگی اجتماعی به کار می برند ، تا دهه ۱۹۷۰ تاریخ اندیشه اجتماعی تنها به دو نوع نظریه سطح خرد (کنش) و سطح کلان (ساختار) توجه داشته است اما از اوایل دهه ۱۹۷۰ نظریه های ترکیبی جدیدی مطرح شدند که حاصل ترکیب دو سطح یاد شده است تلاش جامعه شناسی اخیر بر تحلیل رفتار انسانی هم بر مبنای عینیت هم و ذهنیت است در واقع کنشگر و ساخت های اجتماعی در یک فرایند دگرگونی اجتماعی و متقابل قرار گرفته اند مانند نظریه های فرا ساخت گرایی گیدنز» (توحیدفام و امیری ، ۱۳۸۸).

در میان آرای بعضی اندیشمندان جامعه شناسی «فرد و جامعه دو وجود مشخص هستند که در جریان زندگی بر هم تاثیر می گذارند و یکدیگر را از طریق کنش متقابل بوجود می آورند» (زاهدانی زاهد ، ۱۳۷۷: ۲۵۰) آرچر نیز معتقد است «گروهی از نظریه پردازان ساختار اجتماعی را محصول انسانی می دانند و گروهی دیگر - بجز روان شناسان - بر این اعتقادند ، این ساختار اجتماعی است که فرد را شکل می دهد و بر واکنش آنها تاثیر می گذارد با این حال در طول زمان دیدگاههای نظری هم به سمت ساختار و هم کنش تمایل دارند» (Archer, 1982: 455) او در تکمیل توضیحش بیان می دارد که «بر نخستین جامعه شناسی است که موضوع در نظر گرفتن نیروی جداگانه هر یک از ساختار و عاملیت را در نظر گرفته و تاکید بر این دارد که هر کدام از آنها باید جداگانه بررسی شوند ، به این



ترتیب که، وبر پذیرفت گرچه کنش همواره در یک چارچوب ساختاری از پیش شکل گرفته صورت می گیرد، اما این چارچوب ها لزوماً از انسجام و یکپارچگی مستحکمی برخوردار نیستند و نوعاً فرصتهایی در اختیار کنشگران قرار می دهند تا آنها بتوانند دست به ابتکار عمل بزنند و جهت تحولات را تغییر دهد» (پارکر ۱۳۸۶: ۱۲۱).

تالکوت پارسونز جامعه شناس آمریکایی نیز سعی در تلفیق پدیده های خرد و کلان داشت و آنها را مستلزم تلفیق و ترکیب رشته های جامعه شناسی با دیگر رشته ها می دانست او معتقد بود کنش اجتماعی را بایستی یک نظام رفتاری به شمار آورد و نظام اجتماعی را مجموعه ای از کنشگران فردی میدانند که در موقعیتی با یکدیگر کنش متقابل دارند و فرهنگ را میانجی کنش متقابل میان کنشگران تلقی کرده و شخصیت و نظام اجتماعی را نیز با هم ترکیب می کند (توحید فام، ۱۳۸۸).

نقد آرچر بر دیدگاه تلفیقی گیدنز

گیدنز یکی دیگر از جامعه شناسانی است که به تلفیق ساختار و عاملیت پرداخته است، او بر اساس نظریه ساختار یابی خود معتقد است «نظام های اجتماعی شامل فعالیت های از قبل تنظیم شده ی فاعلین انسانی می شود که در عرصه ی مکان و زمان بازسازی شده اند و به صورت عمودی و افقی در تمامیت های اجتماعی که نهادهای آن مجموعه های شکل گرفته را فرم می دهد، سازمان یافته اند» (زاهد، ۱۳۷۷: ۲۵۲)، منظور گیدنز از نظام اجتماعی «مجموعه ای از اعمال الگوهای کنش متقابل روابط اجتماعی نسبتاً پایدار است در عینیت گرایی نظام های اجتماعی نوعی سیستم اند که دارای قدرت بازآفرینی سیستمی مختص به خود اند و کنشگران صرفاً عامل به حساب می آیند و در حکم میانجی فرآیند بازآفرینی سیستم عمل میکنند» (پارکر، ۱۳۸۶: ۹۱) اما آرچر معتقد است مشکل اساسی نظریه اجتماعی گیدنز «تناقضی است که در تحلیل اجتماعی او از رابطه کنش و ساختار وجود دارد

، کل رویکرد نظری گیدنز به غلبه تحلیل دوگانگی او از ساختار وابسته است که او را از بقیه منابع و اطلاعات دور میکند. آرچر از سه بعد به تناقض گیدنز نگاه میکند: اول اصرار گیدنز به عاملیت انسانی، که مرتبط با فاعل کنش در جامعه است و در نتیجه به دنبال چیزی فراتر از دوگانگی بین اراده گرایی و جبر گرایی کشیده می شود، دوم اینکه گیدنز به دنبال میانجیگری دوگانه بین عینیت و ذهنیت است، که این دو گانگی را با اختصاص دادن یک نقش برجسته به آگاهی کنشگران در تولید بازتولید جامعه انجام میدهد و سوم اینکه گیدنز همه نظریه هایی که ایستایی و پویایی را بطور جداگانه تحلیل کند و بین هم زمانی و در زمانی تفکیک قایل شود رد می کند» (Archer, 1982: 455) از نظر آرچر «امتزاج در نظریه اجتماعی همیشه اشتباه است، همانطور که دیدگاه شی انگارانه یا تقلیلی عینیت باوری و ذهنیت باوری، ساخت و عاملیت را با هم ممزوج می کند، همانطور هم آنها را محروم از استقلال نسبی شان در هم می آمیزد، در واقع این باعث در هم فشردن این دو و عدم تمیز آنها از یکدیگر می شود و گیدنز نیز با تاکید به همین اندازه افراطی بر همسانی ساخت و عاملیت در قبال قطبی کردن ماهوی آن دو واکنش نشان می دهد گرچه می خواهد ساخت را حفظ کند اما مرعوب خطر شی انگاری می شود» (پارکر، ۱۳۸۶: ۱۲۵-۱۲۶) با وجود اینکه «نظریه ی ساختاری گیدنز هوشمندانه و پیچیده است، اما آرچر معتقد است این نظریه مشکل بنیانی در مفهوم ساختار دارد که با رویکرد اصلی گیدنز متفاوت است، و از سویی شرایط اجتماعی مستحکم نیستند و کنشگران انسانهایی آزادند از قوانین بطور متفاوت پیروی نمایند، برای آرچر مفهوم اراده گرایی گیدنز جای ایراد دارد چرا که اعمال نشدن نظام مند فشارها موجب افزایش ساختگی درجات آزادی می شود و تاکید گیدنز بر آزادی افراد در آثارش یک نوسان نادر و حل نشده میان جبر گرایی و اراده گرایی ایجاد کرده است و در نتیجه به عدم حفظ تمایز میان افراد و واقعیت اجتماعی منجر شده است» (king, 2010: 255) و از سویی «گیدنز درباره ی اینکه کنشگران چه هنگام



می توانند و یا نمی توانند امور را تغییر دهند یا درباره تغییر قدرت الزام ها یا این که چه چیز به انسان ها کم و بیش آزادی می دهد نمی تواند حتی به طرح پرسش بپردازد چه رسد به این که به آن ها پاسخ دهد» (پارکر، ۱۳۸۶: ۱۲۸).

کنش و ساختار در دیدگاه آرچر

از نظر آرچر «کنش یک عمل خودساخته، اساسی و حیاتی است و اساس انسان بودن را، نه معانی، بلکه رفتار او است، گرچه حیوانات هم با رفتار و عمل خود شناخته می شوند، اما تمایز مهمی در این زمینه بین انسان و حیوان وجود دارد و آن این است که انسان ها بطور ضمنی اعمالشان را با قصد و آگاهانه انجام می دهند و از بدو تولد شان شروع به گسترش آگاهی خود میکنند و در واقع هویت اجتماعی زیر مجموعه ای از هویت شخصیتی است» (King, 2010: 255) و نوعی مفهوم سازی از سیستم عرضه می کند که «نسبتی خاص با کنش دارد که در عین حال که به کنش تبدیل نمی شود و کنش هم به آن تقلیل نمی یابد و در واقع سیستمها هم نسبتا مستقل هستند و هم وجود شان بر عاملان مقدم است و هم دارای تاثیر علی هستند و سیستم ها با توجه به رابطه ای که با قدرت عاملیتی افراد در طول زمان دارند صرفا به صورت یک امر واقعی و فارغ از شی انگاری قابل مفهوم سازی اند، در واقع ساخت ها طرح ها و برنامه های عاملان را از طریق ایجاد هزینه فرصت های مختلف برای افرادی که مقام های متفاوت دارند تحت اجبار و الزام قرار می دهند یا امکان تحقق آن ها را فراهم می آورند در نتیجه کسانی را دارای مقام هایی با برتری ها و فروتری های نسبتا مشابه از تغییر یا ثبات منتفع می سازند گرچه ساخت یک دستور کار تعیین می کند اما از طریق تاملات شخصی در هر یک از اشخاص ایجاد می شود ارتباط برقرار می کند» (پارکر، ۱۳۸۶: ۱۱۶-۱۳۵).



نامگذاری این دیدگاه از واژه مورفولوژی گرفته شده است، امیل دورکیم (۱۹۸۵) در کتاب قواعد روشهای جامعه شناسی «تحت تاثیر نگاه ارگانیکی قرن نوزدهم جامعه شناسی به جامعه شناسی آن را با قیاس با علم بیولوژیکی تشریح کرده با طرح مورفولوژی اجتماعی انواع متفاوت ساختارهای اجتماعی را طبقه بندی کرده است» (Toshiyoki, 1993:1) در واقع دورکیم با توجه به کارکرد های عینی جامعه آن زمان، توضیح انواع اجتماعی را ریخت شناسی اجتماعی نامیده است، نظریه اجتماعی آرچر «تحقیق در مورد رابطه های واقعی است او در این زمینه پیرو بلاو (Peter Blau) و باکلی (Buckley)، گولدنر (Gouldner) و به ویژه لاک وود (Lockwood) است که همه آنان به تحلیل روابط بین کنش متقابل و پیامدها و زمینه های آن می پردازند، رابطه هایی که خودشان برآیند و نتیجه کنش های متقابل قبلی هستند.» (پارکر، ۱۱۸:۳۸۶) و مورفوزنر فرایندی است که به تغییرات درونی پیچیده ای که محصول تغییر در شکل ساختار یا حالت سیستم است، منتسب می گردد، ریخت شناسی یک محصول نهایی دارد و آن بسط ساختاری است که با سیستم اجتماعی گیدنز که صرفاً یک الگوی قابل مشاهده کنش است، متفاوت است، البته آرچر تاکید دارد؛ کنش پیوسته و ضروری است و تعامل با کنش اولیه [با تعامل در کنش ثانویه] به دلیل مشروطیت به پیامدهای ناخواسته ساختاری کنش قبلی متفاوت خواهد بود، از این رو دیدگاه ریخت شناسی نه فقط یک تحلیل دوگانه است بلکه متوالی و پی در پی نیز می باشد و در چرخه ای بی پایان از شرایط ساختاری، تعامل اجتماعی و بسط ساختاری قرار گرفته است و این همان منطق دیالکتیکی اثر متقابل کنش و ساختار است، و ساختار و کنش در تعامل با سیستم و در یک ارتباط اجتناب ناپذیر قرار دارند و از این رو دوگانگی ضرورتی است که در آن نیاز به تحلیل های غیر مستقیم عناصر پیچیده حس می شود و از این روست که کل دیدگاه گیدنز در یک تقابل دوگانه قرار گرفته است، در حالیکه



دیدگاه ریخت‌شناسی، هم اراده‌گرایی و جبرگرایی و هم زمانی و در زمانی و فرد و جامعه را در خود حفظ کرده (Archer, 1982) دیدگاه ریخت‌شناسی در تحلیل ارتباط درونی ساختار و فرهنگ و عاملیت، تحلیلی ارایه می‌دهد که «هر سیستم، از یک خودمختاری نسبی نسبت به قدرت‌های محدود کننده و فرصت‌ها برای سیستم دیگر برخوردار است» (Archer, 1995: 15).

دیدگاه ریخت‌شناسی «تکمیل‌کننده نظریه واقع‌گرایی اجتماعی و روشی واقعی از مفهوم‌سازی است که با هدف تحلیل چگونگی تأثیرات بین ساختار و عاملیت، فراتر از زمان و مکان می‌باشد. این دیدگاه دو فرضیه اساسی دارد:

- اول این که ساختار ضرورتاً از نظر زمانی بر کنشی که منجر به بازتولید یا تغییر آن می‌شود مقدم است.

- دوم اینکه بسط ساختاری لزوماً از نظر زمانی بعد از کنش‌هایی که آن را بوجود می‌آورد اتفاق می‌افتد.

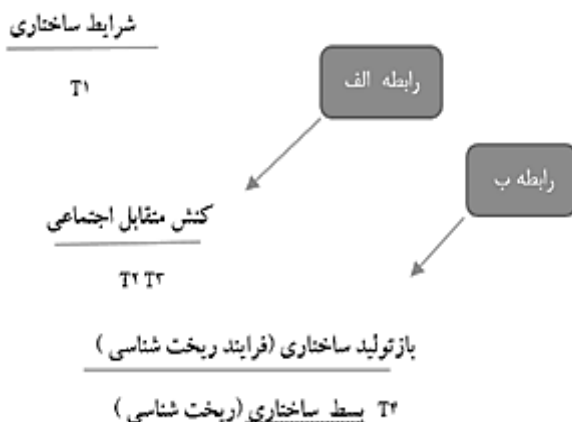
مردم در جامعه و بخش‌های مختلف در چیزهای مشابه متفاوت نیستند اما اساساً انواع متفاوتی هستند، به این ترتیب رئالیسم اجتماعی بطور ضمنی به یک روش شناسی بر اساس دوگانگی تحلیلی اشاره می‌کند که، چرا چیزهای اجتماعی اینطور اند و دیگر چیزها نه» (Archer, 1995: 15).

آرچر تقابل مفهومی میان کنش و ساختار (شکل شماره ۱) اینگونه توضیح داده است «همه خواص ساختاری موجود در جامعه یک فعالیت وابسته اند، با این وجود جدایی ساختار و عاملیت از طریق تحلیل دوگانه و بررسی فعل و انفعالات آنها به منظور تکمیل ساختاری و بازساخت نظم اجتماعی امکان‌پذیر است، او برای این جدایی دو دلیل ارائه می‌دهد.

- اول این که ساختار و عاملیت دو مفهوم متفاوت از یکدیگر هستند و این تفاوت در قدرت و خواص آنها نشان داده می‌شود [ضمن در نظر گرفتن] این

واقعیت که آنها برای شکل دهی، تداوم و توسعه به یکدیگر نیاز دارند بطور مثال، یک سیستم آموزشی که یک ساختار است و برای حیات خویش به کنشگران انسانی دارای عاطفه نیاز دارد.

- دوم این که کارآیی اساسی ساختار و عاملیت از نظر زمانی متفاوت عمل می کنند به این صورت که، ساختار لزوماً قبل از وقوع یک کنش که آن را دگرگون می کند، اتفاق می افتد و تکمیل و بسط ساختاری^۱ لزوماً به تاریخ قبل از انجام کنش که باعث امکان بکارگیری دوگانگی تحلیلی متفاوت می شود، انجام می گیرد.

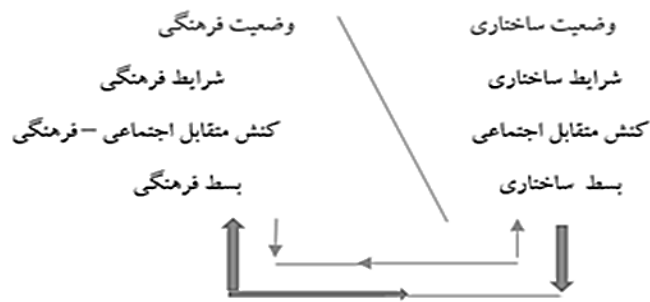


شکل ۱. اصول اساسی دیدگاه ریخت شناسی (آرچر، ۲۰۱۰: ۲۷۵)

ضمن اینکه همه ی خطوط فرایند ریخت شناسی، جهتی از بالا به پایین یا از پایین به بالا دارند و دارای نوعی ساختارمندی تاریخی و فرایند بازساخت است که ما را قادر به توضیح فرایندهای درگیر در ساختارمندی و اشکال خاص بازساخت در طول زمان می کند « از بالا به پایین رفتن و از پایین به بالا رفتن حرکت از ساخت به عامل و نوعی ینش اجتماع گرا و رفتن از پایین به بالا یا حرکت از عامل به ساخت نوعی تحلیل فردگرایانه از رابطه ی بین فرد و جامعه را نشان می دهد » (Archer, 1995: 3-4) او توضیح می دهد که « T4 (بسط ساختاری) در واقع یک

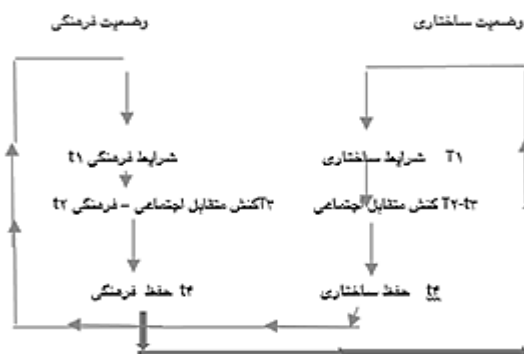
T1 (شرایط ساختاری) جدید است که در چرخه بعدی (ساختار کنش متقابل بسط ساختاری) و پایان چرخه ی سیکل بعدی آغاز می گردد، و رابطه ی الف به این معنی ست که مردم چگونه مشروط اجتماع اند و رابطه ب همان رفتارهایی است که کنشگران برای بازتولید یا تغییر موقعیت اولیه ی خود انجام می دهند» (Archer, 2010: 275-276)

آرچر معتقد است «معمولا جامعه شناسان نقشی اساسی به کنش و بازاندیشی داده اند و در حالیکه دو راه اساسی برای رابطه ی عادت و بازتاب پذیری وجود دارد، عده ای معتقدند که کشمش این دو باعث ایجاد کشمکش های ارتباطی میشود و در حالیکه عده ای دیگر بر این باورند بازتاب اعمال ابداعی نیز بر اساس عادت‌ها ارایه می شوند، اولی مخالف شدید تلفیق است و دیگری تاییدی بر تلفیق آنها» (Archer, 2010: 282) او این تقابل را مطابق (شکل شماره ۲) اینگونه آورده است؛ «تمیز دادن میان به وجود آمدن رابطه بسیار نزدیک و متقابل ساخت و عاملیت در زمان حال و عمق تاریخی داشتن و تاثیر و تاثر های متوالی امور ثابت نسبتا مستمر و عاملیت انسانی بر یکدیگر یعنی تمایز میان فرآیند و محصول بسیار مهم است» (پارکر، ۱۳۸۶: ۱۲۷) بخشی از سودمندی این گزاره ها این است که «ما را به شناسایی نوعی خاص و جامعی از پیکربندی های اجتماعی کنش عادت‌ی که در تعمیم پذیری اش در بازاندیشی اهمیت دارد قادر می سازد، از طرفی تاکید بر زمان و زمان بندی، بر جدایی هستی شناسانه ساختار و کنشگر تاکید دارد به این دلیل که ساختار و کنشگر به حوزه های زمانی متفاوتی تعلق دارند و ساختار بر کنش فردی مقدم است، هنگامی که چرخه ریخت شناسی کامل شد، بسط ساختاری و نه فقط دگرگونی ساختاری، اتفاق می افتد، گرچه همچنان عاملیت به عنوان بخشی مهم از فرایند ریخت یابی دوگانه اهمیت دارد و همانطور که روابط ساختاری در هر ۴ زمان (t1 - t4) تغییر شکل می دهد، عاملیت نیز ناگزیرا خودش را در قالب روابط متغیر شکل می دهد» (آرچر، ۲۰۱۰: ۲۷۶-۲۷۷)



شکل شماره ۲: چرخه ریخت شناسی، زمان و بازاندیشی (Archer, 2010: 284)

گیدنز نیز از مفاهیم زمان و فضا استفاده کرده است، او معتقد است که زمان و فضا وجود فی نفسه ندارد بلکه صرفا اوصاف موجوداتی هستند که دوام و بقا یافته اند از نظر او زمان دارای ۴ بعد است گذشته، حال، آینده و حضور، در حالیکه مفهوم زمان در رهیافت آرچر متفاوت است. نکته اصلی در این دو رهیافت در این خصوص، به چگونگی جا دادن عنصر زمان در رابطه میان "ساخت و عاملیت" است، او در نقد گیدنز نظریه ساخت یابی او را متضمن تصویری از جامعه می داند که مطابق آن جامعه نه مجموعه ای از کنش ها که کردارهایی است که جهان اجتماعی را تغییر می دهد، این تصویر مانع هر نوع مفهوم سازی ناپیوسته از ساختار و کنش است چرا که این رابطه بسیار نزدیک که در جریان شکل گیری متقابل آن جود دارد چنین مفهوم سازی را بر نمی تابد و به دلیل تاثیر و تاثیر پویای این دو عنصر سازنده ساخت یابی همیشه یک فرآیند است و نه یک نتیجه و محصول (پارکر، ۱۳۸۶).



شکل شماره ۳: چرخه ریخت شناسی و مفهوم زمان (Archer, 2010: 281)

دیدگاه مورفونیز جریان بازگشتی زندگی اجتماعی را که از طریق مقیاس زمانی که ساختار و عاملیت را در هم آمیخته و بازتعریف می کند در هم می شکند (شکل شماره ۳) به عبارت دیگر آرچر استدلال می کند که ساختار و عاملیت وابسته به یکدیگرند، اما در بازه های زمانی متفاوت به کار گرفته می شوند و البته ساختارها هم عاملان را محدود می کنند و هم آنها را توانا می سازند، کنش متقابل، پیامدهای غیر عمدی و از قبل تعیین شده که بازتولید ساختاری یا دگرگونی ساختار اولیه را امکانپذیر می کند ایجاد می کند و «تأثیرات بین ساختار و عاملیت از یک سو و فرهنگ و عاملیت از سوی دیگر، به فهم بیشتر این تعاملات کمک می کند در نتیجه دیدگاه ریخت شناسی تحلیل دوگانه ای است بر ضرورت مطالعه بین دو سطح تعاملات بین ساختار و عاملیت و همچنین فرهنگ و عاملیت، بدون در هم آمیختن آنها با یکدیگر.

دوگانگی تحلیلی آرچر سیستم فرهنگی را از تعامل اجتماعی - فرهنگی متمایز می کند و این تمایز تجزیه و تحلیلی را که از طریق سه مرحله در چرخه ریخت شناسی حرکت می کند تقویت می نماید، در سطح اول نظام فرهنگی شامل گزاره های منطقی است که ممکن است به صورت متناقض یا مکمل باشند و در سطح دوم تعامل اجتماعی - فرهنگی شامل موضوعات درون فردی سیستم فرهنگی است که بر تعامل اجتماعی - فرهنگی تأثیر گذار است» (Bano, 2015: 10-11) (یعنی با توجه به عنصر زمان «هر یک از آن ها هم مشروط می کنند و هم مشروط می شوند» (پارکر، ۱۳۸۶: ۱۳۷).



نتیجه گیری

بر اساس «پنداشت رهیافت ریخت شناسی، به دنبال بررسی شیوه های مختلف الزام کنش زمان حال بوسیله گذشته و نیز بررسی این موضوع است که کنش چگونه می تواند بر آن الزام ها اثر بگذارد، در واقع اساس این رهیافت بر تمایز زمانی قایل شدن بین الزام و آزادی است و این آزادی در چارچوب فرآیندهای در حال الگومند شدن برقرار است زیرا انسان ها به عنوان اشخاصی مستقل می توانند هزینه ها و مخاطرات گراف بلندپروازی های خود را تقبل کنند، رهیافت ریخت شناسی آرچر سیستمهایی از قبیل نظام آموزشی را به مثابه برآیند تاریخی فرآیندهای اجتماعی در نظر می گیرد «مفاهیمی از قبیل واقعیت لایه - لایه، تکوین و مشروط سازی در نظریه آرچر اهمیت اساسی دارند. تکوین نه تنها مجالی برای فعالیت های وابسته به ساخت ها / سیستم ها فراهم می کند که کسب ویژگی های مستقل را هم برای آنها امکان پذیر می سازد و مشروط سازی باعث می گردد ویژگی های ساختی مستقل کسب شده، متعاقباً کنش را ملزم و مجبور سازند، اما نه به شکلی که عاملیت کنشگران از آنها سلب شود و نتواند بر کنش آینده اثر بگذارند، در این حال، هم قدرت کنشگران، هم قدرت سیستم قویاً مورد تأیید قرار می گیرد و رابطه هر دو به دلیل توالی زمانی آنها محدود می شود (پارکر، ۱۳۸۶).

اما مساله ی مهم در نظریه او که در مباحث گیدنز نمی توان بطور جامع بحث زمان است، کنشگران در دیدگاه ریخت شناسی در چرخه ای قرار دارند که هم تحت شرایط ساختاری قبل از کنش قرار می گیرند و هم می توانند در زمان دیگری که کنش را انجام می دهند ساختار را تغییر یا به طور کامل ساختار را دگرگون سازند و اینگونه می شود که کنش ثانویه در زمان بعدی با کنش اولیه متفاوت است، چرا که شرایط ساختاری تغییر پیدا کرده است، او اعتقاد دارد عامل و ساخت از نظر هستی شناسی از یکدیگر جدایند و تلفیق آن ها با یکدیگر با روش گیدنز اشتباه است و اشاره می کند که خصوصیات و قدرت فرد و جامعه از یکدیگر تفکیک



شده است و افرادی مثل گیدنز فقط انعکاس و عکس العمل آنها را در یکدیگر دیده اند و به نادرستی فرض بر تلفیق آنها گرفته اند او این دو را در طول زمان و تأثیری که زمان بر شکل گیری کنش در ساخت خاص می بیند و هیچ رابطه علی با یکدیگر ندارند .

از سویی دیگر «نظریه اجتماعی آرچر متضمن ارتقاء مرتبه ساخت و دوباره روی آوردن به عاملیت است و نکته اصلی چگونگی جا دادن به عنصر زمان در رابطه میان ساخت و عاملیت است در واقع پنداشت ریخت شناسی به دنبال بررسی شیوه های مختلف الزام کنش زمان حال به وسیله گذشته و نیز بررسی این موضوع است که خود همین کنش چگونه می تواند بر آن الزام ها اثر بگذارد ، کل مدعای آرچر در دفاع از استقلال اشخاص و ساخت اجتماعی است که اشخاص می توانند بر خلاف جهت گیری هایی که مقتضای مقام و موقعیت اجتماعی آنان است دست به عمل بزنند اما ضمناً انتخابی که برای افزایش منافع دیگران صورت می گیرد همیشه بهایی خواهد داشت » (پارکر، ۱۳۸۶: ۱۲۶-۱۳۵).

آرچر می گوید : «من به عنوان یک رئالیست اجتماعی ، به دنبال نجات نظریه اجتماعی از پست مدرنیست ها ومدافعان خوش خیالش هستم ، برای آرچر نجات نظریه اجتماعی نجات افراد هم است ، چرا که افراد از نظر او یک عامل جزئی در نظریه انتخاب عقلانی یا حرفی بی ارزش در میان ارزشهای اجتماعی نیستند ، گرچه دیدگاه ریخت شناسی آرچر نیز مورد انتقادهای متعدد قرار گرفته است ، اما او مدل سه گانه ریخت شناسی را بدون تجدید نظر و اصلاحات با این اصل که عاملیت انسانی در یک ساختار اجتماعی غیر قابل تقلیل قرار گرفته است ، مجدد باز تولید کرده است ، واقعیت اجتماعی از نظر وی مستقل از افراد وجود دارد با این حال هم زمان او معتقد است به خودآگاهی عامل انسانی و ادعاهای اومانستی بسیاری از فیلسوفان معاصر مانند فوکو ، بوردیار ، رورتی را که می گویند :خود زیاد نیست : را

فهرست منابع

۱. توحید فام، محمود، مرضیه حسینیان امیری. (۱۳۸۸). *فراسوی کنش و ساختار در اندیشه گیدنز، بوردیو و هابرماس*. تهران: نشر گام نو.
۲. پارکر، جان. (۱۳۸۶). *ساخت یابی*. حسین قاضیان. چاپ اول. تهران: نشر نی.
۳. زاهدانی زاهد، سعید. (۱۳۷۷). «نظریه ی ترکیبی درمورد جنبش اجتماعی». *مجله ی فرهنگ*. شماره ۲۷-۲۸. صص: ۲۴۵-۲۷۲.
4. Archer, Margaret. (1982). «Morphogenesis versus structuration: on combining structure and action», *British journal of sociology*. v33. No 4. pp :455-483.
5. Archer, Margaret. (1985). «The myth of cultural integration». *British journal sociology*. v 36. No 3. p: 333-353.
6. Archer, Margaret. (1995). *Realist social theory: morphogenetic approach*. Cambridge: university press.
7. Archer, Margaret. (2010). «Routine, reflexivity, and realism», *American sociological association*. pp. 272-303.
8. Bano, Saira. (2015). «Norms contestation: insights from Morphogenesis Theory», *the Korean journal of international studies*. V. 13. pp 1-28.
9. Grace, Cale, Shanklin. Roll. (2015). «Social theorizing: An interview with Professor Margaret archer». *sociology theory*. v 24. pp:158-169.
10. Toshiyuki, shimozo. (1993). «Society and Space in Durkheim's Social Morphology». *Japanese Journal of Human Geography*. vol. 45. No. 4, P :333-350.
11. King, Anthony. (2010). «The odd couple: Margaret Archer, Anthony Giddens and British social theory». *British journal of sociology*. vol. 61. pp :253-260.



